

اشاره

رخدادها و حوادث به‌ویژه آن دسته از وقایع که پیچیدگیهای خاصی دارند، از زوایا و دیدگاههای مختلف می‌توانند مورد بررسی و تحلیل قرار گیرند. از جمله این حوادث پدیده انتخابات است که در کشور ما از مختصات ویژه‌ای برخوردار است. برگزاری نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری که هم به دلیل کم و کیف برگزاری و نحوه حضور کاندیداها و هم به لحاظ نتیجه، در نوع خود منحصر به‌فرد بود، دیدگاهها و تحلیل‌های گوناگونی را آشکار و نهان برانگیخت و هر کسی از ظن خود آن را تفسیر کرد. آنچه در پی می‌آید جستاری نسبتاً بیطرفانه درباره انتخابات ریاست جمهوری است که چاپ آن به‌دلیل اعتقاد به ضرورت پرداختن علمی به رخدادهای اجتماعی و سیاسی در شرایط کنونی صورت پذیرفته است. بدین وسیله از تمامی اصحاب قلم انتظار می‌رود ما را در این باب که نتیجه‌ای جز روشنگری و وسعت‌بخشی افق اندیشه‌ها در پی نخواهد داشت دوستانه یاری نمایند. مشتاقانه در انتظار نقش‌آفرینی قلم‌های سبز عزیزان هستیم.

پیشگفتار

هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که پیل عظیم‌الجثه سیاست را که در تاریکی به‌سر می‌برد، کاملاً مشاهده کرده و به‌خوبی می‌شناسد. شناسایی این موجود پیچیده و ناشناخته در یک خانه تاریک فقط به یاری حس بساواپی (لامسه) امکان‌پذیر است. ولی چنین شناختی تا چه پایه درست است؟ به این پرسش می‌توان با تعبیر زیبای مولانا پاسخ گفت:

پیل اندر خانه‌ای تاریک بود
عرضه را آورده بودندش هنود
از برای دیدنش مردم بسی
اندر آن ظلمت همی شد هر کسی
دیدنش با چشم چون ممکن نبود
اندر آن تاریکی اش کف می‌بسود
آن یکی را کف به خرطوم اوفتاد
گفت همچون ناودان هستش نهاد
آن یکی را دست بر گوشش رسید
خود بر او چون بادبزن شد پدید
آن یکی بر پشت او بنهاد دست
گفت خود این پیل چون تختی بُدست
چشم حس همچون کف دست است و بس
نیست کف را بر همه‌ی آن دست رس

در کشورهایی که پیشینه انتخابات طولانی است، پس از هر رویداد انتخاباتی شمار فراوانی از رساله‌های کارشناسی ارشد، دکترا، و نیز اعتبارات پژوهشی فراوانی برای بررسی علل و موجبات تحولات سیاسی اختصاص می‌یابد. هزینه سنگینی که در این زمینه صرف می‌شود، در حقیقت به تحکیم سرمایه‌های اجتماعی و تقویت مبانی مردم‌سالاری می‌انجامد.

شناخت یک پدیده بسیار پیچیده، به نام انتخابات با ابعاد گوناگون اقتصادی، روان‌شناختی، جامعه‌شناختی، مذهبی، ملی، بین‌المللی و جنگ‌های روانی گسترده مطلقاً کار آسانی نیست. هرگونه اظهار نظری ممکن است به‌طور کلی نادرست باشد. بنابراین ارزش این نوشتار عمدتاً به دلیل تأکید بر لزوم انجام تحقیقات وسیع درباره فرایند انتخابات است و فرضیه‌های که — رای گفت‌وگو و آزمون‌های متعدد پژوهشگران در آینده فراهم می‌آورد.

روش بررسی

پیروزی و شکست در همه زمینه‌های زندگی امری نسبی است. ذکر چند مثال برای اثبات این گزاره سودمند است. کشوری در جنگ با یک کشور ضعیف‌تر از خود پیروز می‌شود، ولی در جنگ با یک کشور قوی‌تر شکست می‌خورد. می‌توان مسابقات فوتبال را مثال آورد. یک تیم فوتبال در مسابقه با تیم ضعیف‌تر از خود پیروز می‌شود، ولی به تیم قوی‌تر از خویش می‌بازد. فرایند انتخابات نیز — فارغ از اینکه در چه کشوری و با چه فرهنگی برگزار شود — بازیگران فراوانی دارد. برخی از بازیگران به‌طور نسبی از رقیبان خود قوی‌تر و برخی ضعیف‌تر هستند. بنابراین شکست یا پیروزی در انتخابات نیز یک امر نسبی است. معنای این گزاره این است که نمی‌توان یکی از گروه‌ها، یا احزاب، یا جناح‌های بازیگر را جدای از رقیبانش مورد بررسی قرار داد. مثلاً نمی‌توان نقاط قوت و ضعف یک بازیگر را بدون توجه به نقاط قوت و ضعف بازیگران دیگر، تجزیه و تحلیل نمود و بر این پایه نتیجه‌گیری کرد. راه درست آن است که رفتار همه بازیگران در قیاس با یکدیگر مورد سنجش و ژرفکاوی قرار گیرد، تا موقعیت واقعی که هر رأی‌دهنده را فراگرفته بود بهتر دریافت شود.

اگر بخواهیم با این شیوه به بررسی انتخابات ۲۷ خرداد و ۳ تیرماه ۱۳۸۴ بپردازیم نخست باید ذهن خود را از تحلیل‌های ناسازگار با این روش پاک کنیم. برای این کار می‌توان تحلیل‌های رایج را شناسایی کرد، تا بتوان از مدار جاذبه آنها گریخت. به‌طور کاملاً قراردادی، می‌توان نامی برای این‌گونه ژرفکاوی‌ها برگزید. مثلاً می‌توان آنها را «تحلیل‌های غیرنسبی» نامید. تحلیل‌هایی که از دیدگاه من نادرست هستند. ولی گاهی از زیبایی و جاذبه فراوانی برخوردارند. در نقطه مقابل می‌توان اصطلاح «تحلیل‌های نسبی» را برای نامگذاری روش کلی نگر به منظور درک بهتر انتخابات برگزید.

تحلیل‌های غیرنسبی

تحلیل غیرنسبی را به‌طور عمده هواداران یا مخالفان سرسخت جریان‌های درگیر در بازی انتخابات ارائه

می‌دهند. بنابراین می‌توان آنها را برحسب جناح‌های سیاسی موجود در کشور دسته‌بندی کرد.

در دور اول انتخابات هفت بازیگر شرکت داشتند. ولی از دیدگاه جناح‌بندی‌های سیاسی می‌توان گفت این هفت بازیگر در حقیقت به سه جناح از پنج جناح سیاسی عمده موجود در ایران تعلق داشتند. روشن است که این جناح‌بندی نیز کاملاً نسبیست‌پذیر، ناپایدار و شکننده تلقی می‌شود. پیش از ۲۷ خرداد ۱۳۸۴، آرایش سیاسی ایران بر پایه پنج جناح سیاسی شکل گرفته بود که عبارت‌اند از:

الف - جناح مخالفان نظام (اپوزیسیون غیردینی، برانداز و خشونت‌گرا)

ب - جناح مخالفان قانون اساسی (اپوزیسیون دینی، اصلاح‌طلب و مخالف خشونت)

ج - جناح چپ هوادار ساختار قانون اساسی (اصلاح‌طلبان حکومتی، اصلاح‌طلبان دینی)

د - جناح میانه‌رو هوادار چارچوب قانون اساسی (ارزش‌گرایان)

ه - جناح راست هوادار ثبات قانون اساسی (اصولگرایان)

اکنون تعریف دقیق‌تری از این پنج جناح و تحلیل‌های غیرنسبی نویسندگان و هواداران آنها ارائه می‌شود.

الف - جناح مخالفان نظام

این جناح شامل طیف ناهماهنگی از طبقات اجتماعی داخل و خارج کشور است، که یگانه وجه مشترک آنها مخالفت با کیان نظام جمهوری اسلامی، اعتقاد به براندازی و برخورد فیزیکی با مسئولان نظام است.

این جناح خود را برنده اصلی انتخابات سال ۱۳۸۴ می‌داند. آنها با وجود عدم اعتقاد به انتخابات و هرگونه بازی سیاسی که یکی از بازیگران آن نظام جمهوری اسلامی ایران باشد، می‌کوشند تا نتایج انتخابات را به سود خود تفسیر کنند. مثلاً می‌گویند با وجود شست‌وشوی مغزی و بمباران تبلیغاتی مردم، و دخالت‌های وسیع و سازمان‌یافته حکومت در امر انتخابات، و با وجود بزرگنمایی و بیش‌شماری آراء، حدود ۶۰ درصد مردم در انتخابات شرکت کردند. بنابراین این جناح وزن سیاسی هواداران خود را ۴۰ درصد برآورد می‌کند.

این تحلیل از چندین نقطه آسیب‌پذیر است، که مهمترین آن این است که نسبت در آن راه ندارد. مثلاً ممکن است در میان ۴۰ درصد واجدان شرایط که در انتخابات شرکت نکرده‌اند افرادی باشند که به هیچ یک از نامزدها، یا برنامه‌های آنها علاقه‌مند نشده باشند. ولی هیچ مخالفتی نیز با کیان نظام نداشته‌اند. یا حتی ممکن است تعداد بیشتری مخالف کیان نظام بوده‌اند، ولی مثلاً به تصور

جناح برای نشر افکار خویش تربیون ندارد، ولی با همان روشهای متعارف خود - یعنی گفت‌وگوهای چند جانبه و دو جانبه - خود را برنده انتخابات سال ۱۳۸۴ اعلام می‌کند. ادعای پیروزی این جناح نیز سسند علمی ندارد. زیرا این تحلیل نیز «غیرنسبی» است. ممکن است اگر نامزدهای دیگری به میدان می‌آمدند می‌توانستند، رأی‌دهندگان بیشتری را جذب کنند. افزون بر اینکه نتایج برآمده از صندوق‌های رأی نشان نمی‌دهد که همه شرکت‌کنندگان در انتخابات موافق قانون اساسی باشند، چنانکه معلوم نیست کسانی که شرکت نکرده‌اند لزوماً مخالف نظام یا مخالف قانون اساسی نظام باشند.

بنابراین به هیچ‌وجه نمی‌توان ادعا کرد که نتایج انتخابات ابزار مناسبی برای سنجش وزن سیاسی این جناح بوده است. به فرض که بتوان به یک عدد تقریبی دست یافت، نباید فراموش کرد که چنین عددی بسیار متغیر خواهد بود. یعنی اندکی موفقیت در کاهش بی‌یکاری و تورم و افزایش آزادی‌های مدنی موجب ریزش شدید هواداران این جناح می‌شود و میزان مشارکت سیاسی را بالا می‌برد. برعکس افزایش میزان بی‌یکاری و تورم و یا وضع محدودیت‌های بیشتر برای مردم، شمار هواداران این جناح را به شدت بالا می‌برد.

ج - جناح چپ هوادار ساختار قانون اساسی

این جناح که با عنوانهای دیگری مانند اصلاح‌طلبان حکومتی یا دینی نیز شناخته شده‌اند ساختار قانون اساسی را پذیرفته‌اند. ولی معتقدند که نارسایی‌های بسیاری در قانون اساسی پدیدار شده که باید هرچه زودتر برطرف شود. بخشی از این جناح اصطلاح «التزام» به قانون اساسی را به جای اصطلاح «اعتقاد» به قانون اساسی برگزیده است. هواداران این بخش می‌خواهند در چارچوب همین قانون و با توسل به روشهایی که در متن قانون اساسی موجود پیش‌بینی شده آن را اصلاح و بهنگام کنند. این جناح کتمان نمی‌کند که بازنده بزرگ انتخابات بوده است. زیرا پس از ۲۷ سال حضور در قوای سه‌گانه نظام، اکنون همه پایگاههای خود را از دست داده است. با وجود این تحلیل‌هایی که شخصیت‌ها و رسانه‌های وابسته به این جناح ارائه کرده‌اند، نشان می‌دهد که در جست‌وجوی گریزگاههایی برای توجیه این شکست از رهگذر بزرگنمایی تخلفات رقیب خویش هستند.

تحلیل‌های این جناح نیز «غیرنسبی» است، زیرا به این واقعیت توجهی ندارد که در این دوره انتخابات، جناح اصلاح‌طلب رقیب بسیار ضعیفی برای بازیگر پیروز بوده است. رقیبی که سردرگم، کلافه، ناهماهنگ و نامنسجم



هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که پیل عظیم‌الجثه سیاست را که در تاریکی به‌سر می‌برد، کاملاً مشاهده کرده و به‌خوبی می‌شناسد. شناسایی این موجود پیچیده و ناشناخته در یک خانه تاریک فقط به یاری حس بساواپی (لامسه) امکان‌پذیر است. ولی چنین شناختی تا چه پایه درست است؟

وارد میدان رقابت گردید. بخش دانشجویی منشعب از این جناح علت انشعاب خود را سر در گریبانی و سرگردانی نظری جناح چپ می‌داند. آنها می‌گویند جناح چپ در گرداب تضادهای سیاسی و تناقض‌های نظری غرق شده است. مهمترین تناقض جناح چپ آن است که اگر نهاد نظارت استصوابی شخصیت‌های سایر جناح‌ها را «رد صلاحیت» کند، مورد تشکیک واقع نمی‌شود. ولی هرگاه اشخاصی از جناح چپ رد صلاحیت شوند مورد اعتراض قرار می‌گیرند. انشعابگران دلیل این مدعا را آن می‌دانند که «نظارت استصوابی» جز قواعد بازی جمهوری اسلامی ایران است. جناح چپ هنگامی که وارد بازی می‌شود به معنای آن است که این قواعد بازی و داورانی را که در میدان سیاست سوت می‌زنند به رسمیت شناخته است. پس بازیگرانی که هم قواعد بازی و هم داوران بازی را پذیرفته‌اند از نظر اخلاقی باید هر جا که این قواعد و یا این داوروری‌ها به زیان آنهاست آن را نیز بپذیرند.

منطق گم شده جناح چپ آن است که با مشارکت در انتخابات عملاً قواعد بازی را به رسمیت می‌شناسد ولی در لفظ آن را نفی می‌کند. از نظر انشعابیون، این تناقض موجب ریزش نیروهای فهیم جناح چپ شده و شعارهای انتخاباتی آنها را برای مردم غیر جذاب کرده است. این تحلیل نیز ماهیتاً غیرنسبی است. از این رو چند واقعیت را نادیده گرفته است. نخست اینکه حتی اگر جناح چپ دچار تضاد و تناقض نظری نمی‌شد باز هم نمی‌توانست در همه انتخابات پیروز شود. زیرا بارها اثبات شده است که ساز و کار مردم‌سالاری به گردش قدرت می‌انجامد. دوم اینکه جناح چپ پایگاه اقتصادی در بازار و در صنعت خصوصی ندارد. از این رو حتی اگر یک بار هم بخواهد از انتخابات کناره‌گیری کند، و به جناح تحریم‌کننده قواعد بازی بپیوندد، اشتغال کادرهای خود را از دست می‌دهد. متعاقب این رویداد ممکن است با ریزش نیروهای خود مواجه شود. اگر چه جناح چپ در انتخابات سال ۱۳۸۴ به دلیل تحریم نکردن انتخابات به شدت مورد نکوهش قرار گرفت، ولی این شکست به معنای اخراج کامل از حاکمیت نیست. افزون بر آنکه هواداران این جناح نیز تحریم‌کنندگان انتخابات را شدیداً سرزنش می‌کنند. آنها می‌گویند اگر جناح مخالفان قانون اساسی انتخابات را تحریم نکرده و از نامزد جناح چپ در دوره اول حمایت کرده بودند آرایش سیاسی کشور چنین نمی‌شد و ساختارهای سیاسی آن نوسازی و بهنگام می‌گردید و آزادی‌های مدنی گسترش می‌یافت.

این مدعا را نیز می‌توان در شمار «تحلیل‌های غیرنسبی» تلقی کرد. زیرا اگر چه عدم مشارکت در انتخابات نمی‌تواند

به‌عنوان یک راهبرد بلندمدت انتخاب شود، ولی می‌تواند به‌عنوان یک تاکتیک موقت و کوتاه‌مدت اتخاذ شود، تا آرایش سیاسی یک کشور را تغییر دهد.

د - جناح میانه‌رو هوادار چارچوب قانون اساسی

این جناح که عمدتاً از بقایای حزب کارگزاران سازندگی، طیف فن‌سالار (تکنوکرات) و فرهنگی جناح راست، اعضای حزب اعتدال و توسعه، شماری از پاسداران بازنشسته یا بازخرید شده، و برخی از شخصیت‌های جناح چپ تشکیل شده گهگاه جناح ارزشگرا خوانده شده است. یکی از شایع‌ترین و رایج‌ترین تحلیل‌های موجود پس از دور دوم انتخابات ۱۳۸۴ این است که بزرگترین شکست این انتخابات نصیب جناح میانه‌رو گردید. در مقابل برخی از هواداران این جناح ادعا می‌کنند که به پیروزی حیثیتی و اخلاقی دست یافته‌اند. مستندات این ادعا این است که طیف گسترده‌ای از فیلسوفان و نظریه‌پردازان (مانند داریوش شایگان، عزت‌الله فولادوند) شاعران (محمدعلی سپانلو) نویسندگان (محمود دولت‌آبادی) کارگردانان (عباس کیارستمی، مجید مجیدی، بهمن فرمان‌آرا، کمال تبریزی، رسول صدرعاملی) موسیقیدانان (سید عبدالحسین مختاباد)، هنرمندان (مرتضی ممیز، داود رشیدی، محمود فرشچیان، پری صابری)، روحانیان (آیت‌الله صانعی، آیت‌الله طاهری، آیت‌الله جوادی آملی، حجت‌الاسلام محمدجواد حجتی کرمانی) ورزشکاران (علی دایی، علی کریمی) و فهرست بالا بلندی از ناشران، مدیران صنایع، حقوقدانان، جامعه‌پژشکان و حتی شخصیت‌های سیاسی رقیب مانند مهدی کروبی، عزت‌الله سبحانی، ابراهیم یزدی، مصطفی معین، عمادالدین باقی، اعضای مجمع مدرسین حوزه علمیه قم و مجمع روحانیون مبارز در دور دوم انتخابات، از نامزد این جناح حمایت کردند. در تاریخ کشور هرگز این همه نام از گنجینه مشاهیر زنده ایران در کنار هم قرار نگرفته بود. می‌توان گفت تاریخ ایران هر چه نیروی تأثیرگذار بر روندهای حرکت اجتماعی در اختیار داشت یکجا به میدان آورد تا از رخ دادن اتفاقی جلوگیری کند که سرانجام رخ داد.

برخی از تحلیل‌گران نوشته‌اند جمع‌آوری این همه نام‌های بلندآوازه، که تقریباً معادل کل موجودی کشور از سرمایه‌های فرهنگی و اجتماعی است، فی حد ذاته یک پیروزی است. ولی در همین حال بسیاری می‌گویند این فهرست استثنایی تاریخ ایران را نمی‌توان به حساب بستانکاری جناح میانه‌رو ثبت کرد. بلکه باید آن را به حساب بدهکاری جناح هوادار ثبات قانون اساسی گذاشت. به دیگر سخن این فهرست بالا بلند یک فهرست سلبی بوده است نه

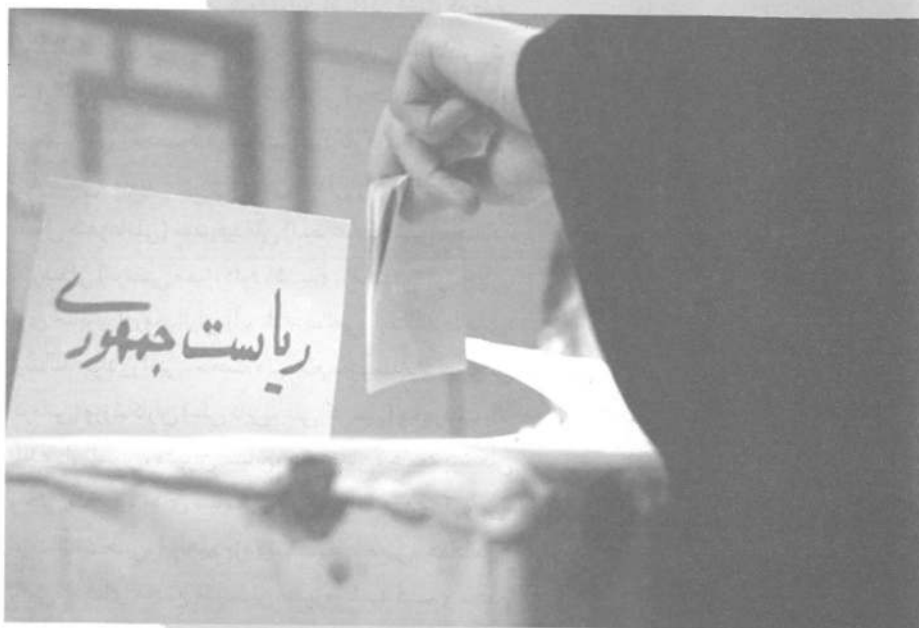
یک فهرست ثبوتی. با وجود این، چنانکه پس از این به یاری تحلیل‌های نسبی بیان خواهد شد، به هیچ‌وجه نمی‌توان جناح میانه‌رو را «بازنده بزرگ» انتخابات ۱۳۸۴ نامید. زیرا اصولاً انتخابات ۱۳۸۴ یک بازی دارای برنده و بازنده نبوده است.

هـ- جناح راست هوادار ثبات قانون اساسی

جناح راست یا جناح محافظه‌کار، که در سالهای گذشته با نام «تشکل‌های همسو» و در سالهای اخیر با عنوان «اصولگرایان» در صحنه سیاست حضور دارد، به سومین پیروزی مطلق و بی‌پای خود در انتخابات اخیر کشور دست یافت. این پیروزی انتخاباتی به این دلیل حایز اهمیت فراوان است که اولاً برای همه ناظران سیاسی غیرمنتظره و غافلگیرکننده بود، ثانیاً با کنار گذاشتن بخش فرهنگی و فلسفی این جناح که حاوی شعارهای مترقی و پیشرو بود حاصل شد. ثالثاً برخلاف میل مجموعه کامل سازندگان تاریخ ایران یعنی مشاهیر زنده کشور اتفاق افتاد. رابعاً از پیدایش یک شکاف عظیم طبقاتی (اعم از فرهنگی، اقتصادی و سیاسی) در ایران خبر می‌داد، که پیش از انتخابات ۱۳۸۴ هیچ‌کس از عمق آن به روشنی آگاه نبود. خامساً به‌خوبی آشکار شد که با این انتخابات، سرعت تحولات ژئوپولیتیک بین‌المللی افزایش خواهد یافت و آرایش سیاسی مصوب خاورمیانه با شتاب بیشتری رو به دگرگونی خواهد گذاشت. مگر آنکه جناح برنده فراموش نکند که ایران کشوری است بر روی کره زمین، نه بر کرات غیرزمینی.

گذشته از دلایل اهمیت انتخابات سال ۱۳۸۴ تحلیل‌های غیرنسبی فراوانی در محاورات روزمره مردم، در صفحات روزنامه‌ها و در گزارش‌های خبری رادیو و تلویزیون‌های داخلی و خارجی دیده و شنیده می‌شود. رایج‌ترین تحلیل آن است که پیروزی این جناح ناشی از حمایت‌های گسترده سپاه پاسداران و بسیج سپاه پاسداران بوده است. این تحلیل نیز مطلق‌گرا و غیرنسبی است. زیرا عوامل عدیده مؤثر بر این رویداد مهم تاریخی را نادیده می‌گیرد، و همه آنها را تا مرز یک عامل ساده تقلیل می‌دهد. نباید فراموش کرد که در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ نیز حمایت‌های مشابهی از رقیب آقای خاتمی به عمل می‌آمد. ولی مؤثر واقع نمی‌شد. بنابراین این پرسش مطرح می‌شود که چرا در سال ۱۳۸۴ حمایت‌های مزبور مؤثر واقع شد؟

تحلیل غیرنسبی دیگری که برای توجیه این رویداد تاریخی به کار می‌رود آن است که مردم از تعارض میان دو جناح حاکم دلگیر و گلایه‌مند بودند، از این‌رو خواسته‌اند تعارض و دوگانگی در حاکمیت را از میان بردارند، تا



در دور اول انتخابات، هفت بازیگر شرکت داشتند. ولی از دیدگاه جناح‌بندی‌های سیاسی می‌توان گفت این هفت بازیگر در حقیقت به سه جناح از پنج جناح سیاسی عمده موجود در ایران تعلق داشتند. روشن است که این جناح‌بندی نیز کاملاً نسبییت‌پذیر، ناپایدار و شکننده تلقی می‌شود.

بهانه‌های مسؤلان نظام برای توجیه عدم پیشرفت در امور کشور را خنثی سازند. این تحلیل از این واقعیت چشم‌پوشی کرده که در مرحله دوم انتخابات حدود نیمی از واجدان شرایط رأی دادن بی‌اعتنا ماندند. بخش مهمی از این «نیمه خاموش» را شهروندان صاحب‌نظر تشکیل می‌دهد. بنابراین اگر در میان مردم تحلیلی وجود داشت علی‌القاعده، هم میزان مشارکت در انتخابات دور دوم بالاتر می‌رفت، و هم اختلافات آرای نامزدها با یکدیگر بیشتر می‌شد.

تحلیل‌هایی همانند این‌گونه تحلیل‌ها فراوان است. گروهی از روان‌شناسی پیچیده ایرانی‌ها سخن می‌گویند. برخی پا را از این فراتر گذاشته مردم را به شوخ‌طبعی متهم می‌کنند. افرادی نیز در گوشه و کنار یافت می‌شوند که جامعه ایرانی را به باد ناسی—زا گرفته و تهمت‌های ناروایی نثار آن می‌کنند. روشنفکرنمایی که همیشه با زمان خویش قهر هستند، ولی همواره در تشییع جنازه رویدادهای تاریخی شرکت می‌کنند تا با بازماندگان آشتی نمایند چنان در باب مقصد و منظور رأی‌دهندگان داد سخن می‌دهند که گویی در قلب همه آنها حضور داشته‌اند. مثلاً می‌گویند مردم می‌خواهند با رأی دادن‌های حساب شده خود برای حکومت تضاد و تنش ایجاد کنند. برخی پا را از این هم فراتر می‌گذارند و پیش‌بینی می‌کنند که محیط بین‌المللی را برای دولت آشفته و تشنج‌زا کرده‌اند. سرانجام افرادی نیز یافت می‌شوند که همچون نیاکان خود در پشت هر رویدادی دست توطئه‌گران خارجی را می‌بینند و کارآگاهوار به دنبال اثر انگشت خارجی‌ها می‌گردند.

تحلیل‌های غیرنسبی دیگری در قطب مخالف این تحلیل‌ها ارائه شده است. برخی می‌گویند مدیران و کارمندان دولت در ۱۶ سال گذشته فاسد بودند و برای مردم هیچ کار مثبتی نکردند. از این‌رو مردم به‌عنوان اعتراض به جناح آنها پشت کردند. این‌گونه تحلیل‌ها را شماری از نامزدهای ریاست جمهوری در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های دوران مبارزات انتخاباتی ترویج کردند. حتی در انتخابات گذشته نیز جناح راست با شعار «دولت پاک» به میدان آمد، و تبلیغات وسیعی علیه مدیران و کارکنان دولت به راه انداخت. ولی این حربه در ادوار گذشته بی‌تأثیر بود. اکنون هم با اطمینان نمی‌توان گفت که همین حربه در دور جدید انتخابات مؤثر واقع شده است. برخی نیز سادگی ظاهری، غیرروحانی بودن، شهرت به دیانت و تقوا، برتری در تبلیغات، حسن سابقه مدیریت در استانداری اردبیل و یا حسن مدیریت در شهرداری تهران را عامل پیروزی نامزد جناح راست در انتخابات ۱۳۸۴ می‌دانند. ولی به نظر می‌رسد این تحلیل‌ها نیز غیرنسبی، یکجانبه، کم‌دامنه و نادرست باشند.

در کشورهایی که پیشینه انتخابات طولانی است، پس از هر رویداد انتخاباتی شمار فراوانی از رساله‌های کارشناسی ارشد، دکتر، و اعتبارات پژوهشی فراوانی برای بررسی علل و موجبات تحولات سیاسی اختصاص می‌یابد. هزینه سنگینی که در این زمینه صرف می‌شود، در حقیقت به تحکیم سرمایه‌های اجتماعی و تقویت مبانی مردم‌سالاری می‌انجامد. شایسته است که در کلیه رشته‌های علوم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و روان‌شناسی دانشگاه‌های ما نیز، انتخابات ۱۳۸۴ به موضوع تحقیق پایان‌نامه‌های تحصیلات تکمیلی تبدیل شود. همچنین لازم به نظر می‌رسد که احزاب، جناح‌ها، مراکز تحقیقاتی، مراکز هم‌اندیشی و رسانه‌های گروهی نیز پژوهشگران بسیاری را برای تحقیق در این زمینه بسیج کنند. اما تحلیل نسبی انتخابات ۱۳۸۴ که رؤوس آن ذیلاً تشریح می‌شود، نباید یک کار مکفی ارزیابی گردد. بلکه می‌تواند نخستین گام در این زمینه تلقی شود.

تحلیل‌های نسبی

تحلیل‌های نسبی به روشهایی گفته می‌شود که نتایج انتخابات در رابطه با نوع عملکرد هر یک از بازیگران بررسی شود، تأثیر شرایط زمانی و مکانی بر فرایند انتخابات نیز به‌دقت ارزیابی گردد. پیروزی یک جناح سیاسی در انتخابات میوه درختی نیست که یک، دو یا سه ماه پیش از برگزاری انتخابات کاشته شده باشد. همچنین محصول تصادف، اتفاق یا برنامه‌ریزی‌های کوتاه‌مدت هم نیست. آنچه را باید به‌طور جدی مورد توجه قرار داد و آن را برای «توطئه‌باوران» تشریح کرد این است که نتیجه انتخابات معلول توطئه قدرت‌های استعماری هم نیست. حتی در کشورهای آمریکای لاتین و آفریقا نیز نتیجه انتخابات تا حدود زیادی به اراده و عمل مردم بستگی دارد.

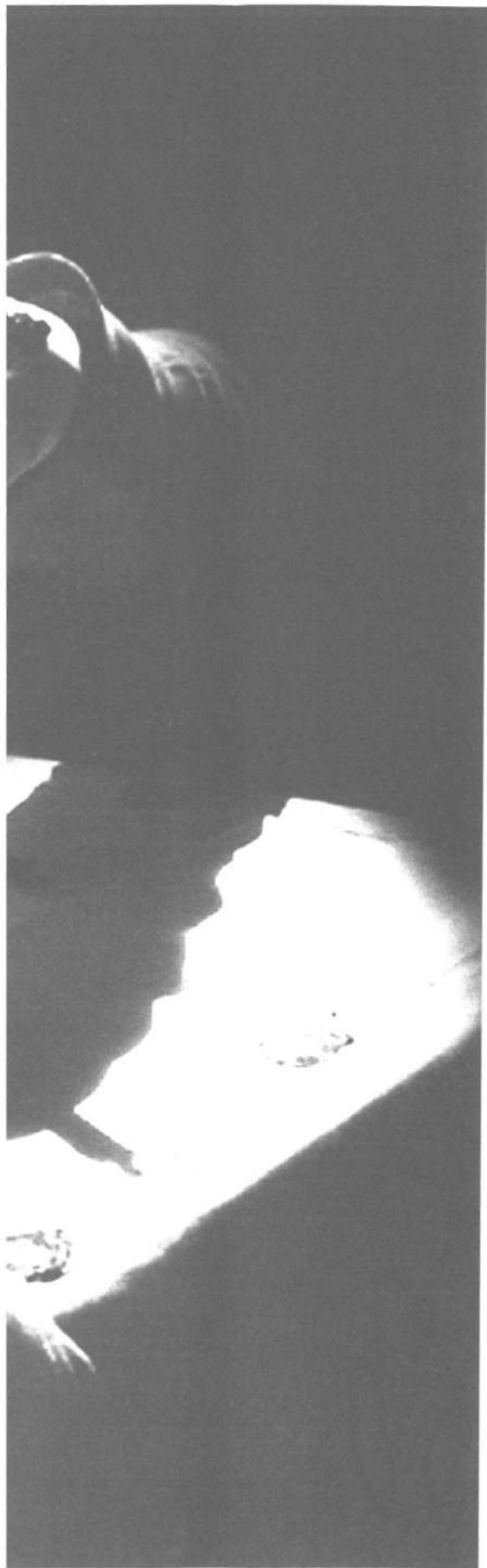
نتایج دور اول و دوم انتخابات ۱۳۸۴ نیز میوه درختی بود که در فرایند انتخابات سال ۱۳۷۶ غرس شد. در آن سال تهدیدهای خارجی و احتمال آشوبهای داخلی فراوان بود. ناوهای نیروی دریایی آمریکا که در جنگ برای آزادسازی کویت شرکت کرده بودند خلیج فارس را ترک نمی‌کردند. با وجود عقب‌نشینی نیروهای صدام از کویت، آمریکا به تقویت نیروهای خویش در پایگاههای نظامی مستقر در خلیج فارس و دریای عمان پرداخته بود. وضعیت در جبهه داخلی نیز مناسب نبود.

هر از گاهی در یکی از شهرها و یا یکی از محلات شورش‌هایی رخ می‌داد و گروهی از مردم با هر بهانه به

ویرانگری اموال عمومی یا تأسیسات شهری می‌پرداختند. روحیه بیشتر مردم تضعیف شده بود، و آثار تنش‌های عصبی جنگ طولانی ایران و عراق در کوی و برزن دیده می‌شد. حتی تجمع کوچک تماشاگران یک مسابقه فوتبال به خسارت عظیمی برای مردم و اموال عمومی منجر می‌گشت میزان مشارکت مردم در انتخابات نیز ناامیدکننده بود. در انتخابات ۱۳۶۸ برای پنجمین دوره ریاست جمهوری فقط ۵۲/۴۴ درصد واجدان شرایط رأی داده بودند. این میزان در انتخابات سال ۱۳۷۲ یعنی در ششمین دوره ریاست جمهوری ۱۰ درصد دیگر افت کرد و به رقم ۴۲/۶ درصد رسید. از این رو امکان آن وجود داشت که در انتخابات سال ۱۳۷۶ دست کم ۱۰ درصد دیگر از میزان مشارکت مردم کاسته شود و به سطح غیرقابل قبول ۳۲ درصد سقوط کند. اگر سیر کاهش مشارکت به روال قبلی ادامه می‌یافت، در آن شرایط خاص منطقه‌ای و بین‌المللی امنیت همه مرزهای آبی کشور از میان می‌رفت. موضوع علم سیاست، موضوع علم آمار و احتمالات است نه علم ریاضیات که با مسائل قطعی و محرز سر و کار دارد. به همین دلیل در صحنه سیاست آن دوره احتمال گزینه‌های تلخ بسیار بالا بود.

در آن روزگار از گوشه و کنار اخبار ناامیدکننده‌ای می‌رسید. هیچ شخصیت محبوبی تمایل به نامزدی نداشت. برخی از شخصیت‌های موجه ملی، دانشگاهی و مذهبی کنمان نمی‌کردند که با خاتمی تماس گرفته و از او درخواست کرده‌اند نامزدی انتخابات را بپذیرد. ولی او به همه دعوت‌کنندگان پاسخ منفی داده بود. سرانجام کسانی او را متقاعد کرده بودند که مصلحت خویش را فراموش نماید و هنگامی که کشور و جامعه به از خودگذشتگی نیاز دارد از این کار دریغ نکند. در چنین شرایطی خاتمی وارد صحنه انتخابات شد. هدف اصلی او بالا بردن میزان مشارکت، بازگردان امید و آرزو به مردم و دور کردن سایه وحشتناک خطرهایی بود که بر سراسر کشور گسترده شده بود. کسی چه می‌داند، شاید او هم مانند بیشتر مردم احتمال پیروزی خویش را بسیار اندک می‌دانست از این رو آرزوهای فروخته مردم را بیدار کرد، به مردم وعده آزادی‌هایی را داد که تاریخ چند هزار ساله این کشور هرگز اجازه تحقق آن را نداده بود - حتی در یک مقطع زمانی کوتاه. به مردم وعده امنیت کامل جانی و مالی داد، که جغرافیای این کشور هرگز اجازه تحقق آن را نداده بود - حتی در یک مقطع زمانی کوتاه. به مردم وعده مهر و محبت و مسامحه و مدارایی را داد که روان‌شناسی گروه‌های واپسگرا هرگز اجازه تحقق آن را نداده بود - حتی برای یک مقطع زمانی کوتاه. و به

برخی از تحلیل‌گران
نوشته‌اند جمع‌آوری
این همه نام‌های
بلندآوازه، که تقریباً
معادل کل موجودی
کشور از
سرمایه‌های
فرهنگی و اجتماعی
است، فی حد ذاته
یک پیروزی است.
ولی در همین حال
بسیاری می‌گویند
این فهرست
استثنایی تاریخ
ایران را نمی‌توان به
حساب بستانکاری
جناح میانه‌رو ثبت
کرد. بلکه باید آن را
به حساب بدهکاری
جناح هوادار ثبات
قانون اساسی
گذاشت.



مردم وعده خیر و برکت و رفاهی را داد که آفتاب سوزان آسمان بی‌ابر ایران هرگز اجازه تحقق آن را نداده بود - حتی برای یک مقطع زمانی کوتاه.

اواخر اردیبهشت سال ۱۳۷۶ فضای ایران فضای دیگری بود. هوای ایران سبک‌تر شده بود. اخم پیشانی‌ها اندکی باز، لبها اندکی خندان و چهره‌ها اندکی گشاده‌تر به نظر می‌رسید. آری در دلها شکوفه امید جوانه زده بود. چنین بود که حماسه دوم خرداد ۱۳۷۶ با مشارکت غیرمنتظره ۷۷/۶ درصد واجدان شرایط در تاریخ ایران طلوع کرد. رویدادی که سرچشمه امیدها و ناامیدی‌ها، شادی‌ها و غم‌ها، آسودگی‌ها و رنج‌ها، آزاد شدن و زندانی شدن‌ها و زنجیره بلندی از پیامدهای نیک و بدی است که تا چند قرن دیگر ادامه خواهد یافت. کسی چه می‌داند - شاید ریشه فرایندها و برآیند انتخابات ۱۳۸۴ نیز از همین حماسه نشأت گرفته باشد.

فرضیه این نوشتار همین است و دلایل پشتیبان آن چنین: ۱- اصلاح‌طلبی از چنان احترام و آبرویی برخوردار شد که همه مردان رند را وسوسه کرد تا به خیل اصلاح‌طلبان بپیوندند.

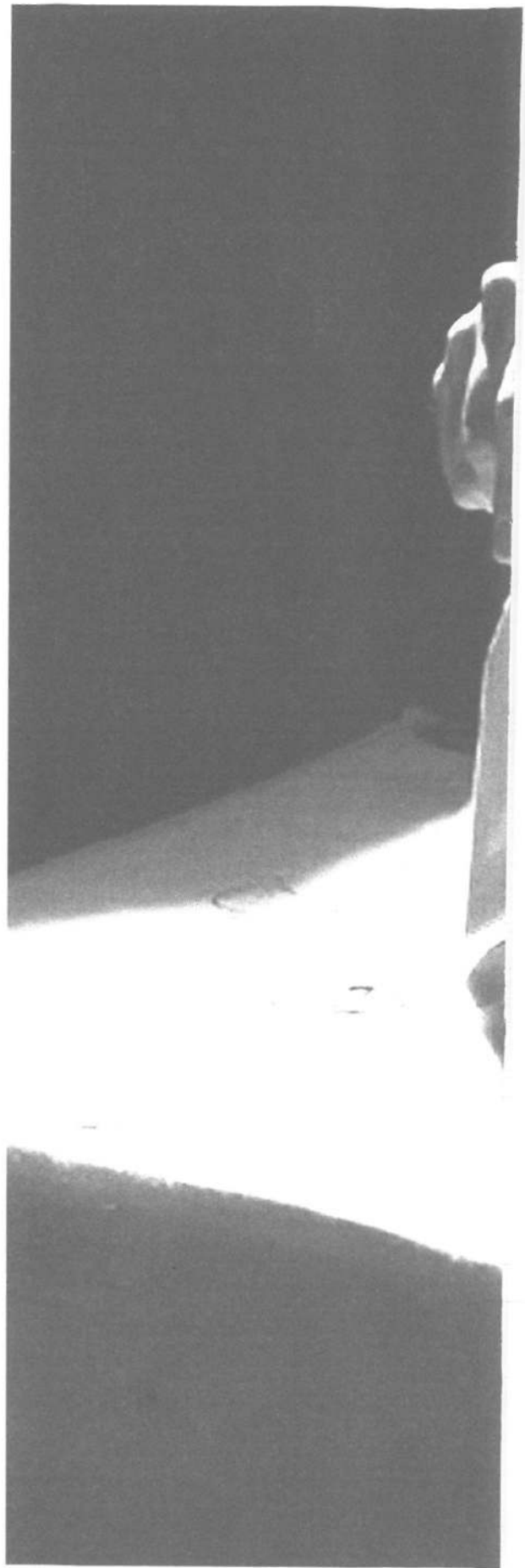
۲- مسامحه، مروت، مدارا و مهربانی چنان بازار گرمی یافت که انسان می‌توانست هزاران چهره خشونت‌طلب را ببیند که در این بازار پرسه می‌زنند.

۳- زنگار واژه‌های طلسم‌شده‌ای چون مردم‌سالاری، دموکراسی، آزادیخواهی، روشنفکری و فرهیختگی زدوده شد و چنان درخششی یافت که واژه‌های دیگر را به وحشت دچار کرد. واژه‌های بسیار گرمی که به نظر می‌رسید چندان تکرار نمی‌شود.

۴- رانت‌جویان و رانت‌خواران پرده مقدس و مورد احترام زمان خویش را به خوبی تشخیص دادند. در پشت آن پنهان شدند، تا با سوءاستفاده از اعتماد و احترام مردم منافع خویش را پیگیری کنند. برای اینان هیچ دولتی با دولت دیگر فرقی نمی‌کند، چون با نفوذ در هر دولتی می‌توان به ثروت سرشار دست یافت.

۵- برخی با نسیم آزادی، که در همان ماههای اول وزیدن گرفت، تعادل خود را از دست دادند و از روی ریسمان باریکی که باید با صبر و شکیبایی می‌پیمودند سقوط کردند.

۶- برخی چنان بی‌قرار و سینه‌چاک آزادی بودند که بی‌درنگ ظرف آن را شکستند تا آزادی را لاجرم در کام خود ریزند. چه می‌توان کرد؟ تجربه اول ما بود. نمی‌دانستیم که آزادی سیال است و نیازمند جامی بلورین و بسیار شکننده. جام بلورین آزادی چیست؟ چه می‌دانستیم که عبارت‌است از حفظ آبرو و اسرار مردم، مروت با دوستان، مدارا با دشمنان و راه رفتنی آهسته و خرامان، نه شتابان که



امروز سرنوشت
کشور به دست
«نیمه خاموش»

افتاده است
هنگامی که
در رأی‌گیری
شرکت کنند

جناح‌های مترقی و
آینده‌گرا برنده
انتخابات می‌شوند،
ولی هنگامی که
رأی‌گیری را
تحریم کنند همه
جناح‌های مترقی که
الفبای زمان و الفبای
جهان را می‌شناسند
شکست می‌خورند.

زیننده شیرها و ببرها و پلنگ‌های خشونت‌پسند باشد. چه می‌دانستیم که آزادی فقط در جام بلورین اخلاق امکان تجلی می‌یابد، نه در خرف شکسته حرمت‌شکنی و پرده‌داری.

۷- احترام غرور می‌آورد و غرور غفلت. و چنین بود که اصلاح‌طلبان هنگامی که غرق افتخار و احترام شدند مغرورانه نردبان‌های صعود خود را شکستند. فروتنی پیشین خود را در برابر دانشجویان، استادان، هنرمندان و نویسندگان از دست دادند و در هر مجلسی بالادست آنان نشستند. مردمی که بالانشینی اصلاح‌طلبان را دیدند با خود گفتند نوید شایسته‌سالاری چه زود از یادها رفت؟

۸- اصلاح‌طلبان به جوانان رشیدی تبدیل شده بودند که دیگر به گهواره دوران کودکی و نوجوانی نیازی نداشتند. از این رو دانشگاهها دچار تنگنای مالی شدند. پروژه‌های عمرانی دانشگاهها کند شد، ولی بودجه‌های مراکز قدرت روز به روز افزایش می‌یافت، تا بلکه از کارشکنی و بحران‌سازی‌های ۹ یا ۱۰ روز یک‌بار دست بردارند. غافل از آنکه با افزایش اعتبارات در مبارزه جری‌تر و در خنثی ساختن طرحهای اصلاحاتی توانا تر می‌شوند.

۹- در جرگه اصلاح‌طلبان صرفاً آوای روشنفکرانه استادان دانشگاه، جراحان، پزشکان، حقوقدانان، کارگردانان، موسیقیدانان، نویسندگان، هنرمندان و روزنامه‌نگاران شنیده می‌شد. کسانی که غم امروز را نداشتند و یگانه درد آنها درد فردا بود. در میان این آواهای رسا همه‌همه نارسای بیکاران و تازه‌بیکارشدگانی گم می‌شد که غم فردا را نداشتند و یگانه درد آنها نان امروزشان بود.

چنین شد که حکومت اصلاح‌طلبان در مهلت کوتاهی که به‌دست آورده بودند، یکی از بزرگترین و مهمترین مراکز پتروشیمی و فرآورده‌های انرژی جهان را در برهوت عسویه طراحی کردند و برافراشتند، در جای جای رودخانه عظیم کارون و رودخانه‌های دیگر کشور سد زدند و نیروگاهی بر پا کردند، بدهی‌های خارجی را بازپرداخت نمودند و میلیاردها دلار هم در صندوق ذخیره برای محافظه‌کاران اندوختند ولی فرصت نکردند تا ببینند فرهنگیان، پرستاران، دانشگاهیان و کارگران چقدر درآمد دارند و چقدر هزینه می‌کنند. فرصت نکردند تا سری به زندان‌ها بزنند و ببینند چه کسانی دارند هزینه پیشرفت اصلاحات را در کتج بندهای انفرادی می‌پردازند.

اصلاح‌طلبان از اینکه از سقوط نظام و فروپاشی کشور جلوگیری کرده و میلیون‌ها شناسنامه سفید را به مهر انتخابات مه‌مهور کرده بودند سرمست بودند و هنگامی که نام زندانیان سیاسی برده می‌شد، زیر لب می‌گفتند «فلانی

قابل دفاع نیست خیلی تندروی می‌کند.» آنها از خود نپرسیدند آیا رسیدن میزان مشارکت مردم از ۴۲/۶ درصد به رقم افسانه‌ای ۷۷/۶ درصد بدون آزادی نگارش چند کتاب و مقاله به اصطلاح تندروانه ممکن بود؟

اصلاح‌طلبان که از کتابخانه‌ها و دانشگاهها آمده بودند چه زود گفتار خواجه نظام‌الملک به ملکشاه را فراموش کردند که: «اگر این دوات از پیش من برگیری آن تاج از سر تو برگیرند.» چه زود فراموش کردند که مردم میزان آزادی را با حضور تندروان در میان خویش اندازه می‌گیرند. اگر هزاران نویسنده عادل و منصف آزادانه کتاب و مقاله بنویسند مردم وجود آزادی را حس نمی‌کنند. ولی هنگامی که چند نویسنده عصبی، پرخاشگر و غیرمنصف آزادانه کتاب و مقاله می‌نویسند، مردم بی‌درنگ آزادی را لمس می‌کنند. بذر شکست اصلاح‌طلبان در انتخابات ۱۳۸۴ همان روزی کاشته شد که یک‌ایک نویسندگان به اصطلاح تندرو و وکلای به اصطلاح ناباب به زندان افتادند و اصلاح‌طلبان به بهانه تفکیک قوا سکوت کردند.

۱۰- هنگامی که اصلاح‌طلبان مشغول سدسازی، راهسازی یا کارخانه‌سازی و ذخیره ارز برای فرداها بودند، گسل‌های زمین شناختی در مسجد سلیمان، بزم، زرنند و نقاط دیگر کشور فعال می‌شدند و فاجعه می‌آفریدند. ولی به مراتب خطرناک‌تر از گسل‌هایی که در عمق زمین ایجاد یا فعال می‌شدند، گسل‌هایی بودند که بر روی زمین و میان مردم ش—کل می‌گرفتند. دیگر اصطلاح متعارف «اختلاف طبقاتی» افاده معنی نمی‌کرد. جامعه ایران پر از گسل‌های سیاسی، گسل‌های فرهنگی و گسل‌های اجتماعی شده بود. پیش از این گفته می‌شد که ایران کشور بلاخیزی است. گفته می‌شد که ما بر روی گسل‌های زمین شناختی زیست می‌کنیم و هر لحظه ممکن است با یک زلزله زنده به گور شویم. پس از انتخابات ۱۳۸۴ دریافتیم که ما نه تنها بر روی گسل‌های زمین شناختی، که همچنین بر روی گسل‌های طبقاتی و گسل‌های فرهنگی و گسل‌های سیاسی زندگی می‌کنیم. جامعه ایران در دوران اصلاحات به‌سوی میانگین‌ها پیش نرفت. به جای بخشودگی و عفو عمومی «خشونت قضایی» شدت گرفت. قرار بود دشمنان به مخالف و مخالفان به منتقد تبدیل شوند، ولی کاملاً برعکس شد. شمار فراوانی از منتقدان به صفوف مخالفان پیوستند و میلیون‌ها مخالف به صف دشمنان رفتند و از رأی دادن - حتی به مترقی‌ترین جناح حکومت - امتناع کردند. امروز سرنوشت کشور به دست «نیمه خاموش» افتاده است و هنگامی که در رأی‌گیری شرکت کنند جناح‌های مترقی و آینده‌گرا برنده انتخابات می‌شوند، ولی هنگامی که

گروهی از روان‌شناسی پیچیده ایرانی‌ها سخن می‌گویند، برخی پا را از این فراتر گذاشته مردم را به شوخ‌طبعی متهم می‌کنند. افرادی نیز در گوشه و کنار یافت می‌شوند که جامعه ایرانی را به باد ناسزا گرفته و تهمت‌های ناروایی نثار آن می‌کنند. روشنفکرنمایانی که همبشه با زمان خویش قهر هستند، ولی همواره در تشییع جنازه رویدادهای تاریخی شرکت می‌کنند تا با بازماندگان آشتی نمایند چنان در باب مقصد و منظور رأی‌دهندگان داد سخن می‌دهند که گویی در قلب همه آنها حضور داشته‌اند.

رأی گیری را تحریم کنند همه جناح‌های مترقی که الفبای زمان و الفبای جهان را می‌شناسند شکست می‌خورند.

۱۱- «نیمه خاموش» عنوانی است که من برای نامیدن ۴۰ تا ۶۰ درصد واجدان شرایط که به هر دلیلی در انتخابات شرکت نمی‌کنند برگزیده‌ام. وزن این جمعیت بیش از شمار آنان است، زیرا بسیاری از آنان را جمعیت فرهنگی تشکیل می‌دهد. از این رو کناره‌گیری و سکوت آنان در فرایند انتخابات میدان را برای ترکتازی «نیمه پرخروش» باز می‌گذارد. «نیمه خاموش» از مرحله «خرد کوتاه‌مدت» عبور کرده و به مرحله «خرد بلندمدت» رسیده است؛ ولی «نیمه پرخروش» در مرحله «خرد کوتاه‌مدت» قرار دارد. چون باید مسائل روزمره و کوتاه‌مدت خود را حل کند. بنابراین سکوت «نیمه خاموش» همه برنامه‌های سیاسی کشور را به برنامه‌های کوتاه‌مدت و روزمره تبدیل خواهد کرد. در حقیقت «نیمه خاموش» از ایفای نقش به‌عنوان «چکش تعادل» اجتناب می‌کند و کشور را به «عدم تعادل» مبتلا می‌سازد.

۱۲- «نیمه خاموش» در سال ۱۳۷۶ با اشاره چهره‌های فرهنگی و هنری شور جناح اصلاح‌طلب را پذیرفت. ولی از سال ۱۳۸۲ تاکنون دیگر جناح اصلاح‌طلب نتوانسته سکوت «نیمه خاموش» را بشکند، تا از نامتعادل شدن عرصه‌های سیاسی کشور جلوگیری کند. شمار زیادی از چهره‌های فرهنگی، هنری و ورزشی تلاش کردند تا آنان را به پای صندوق‌های رأی بکشند، ولی هر چه بیشتر کوشیدند کمتر موفق شدند. از این رو در محافل علمی کشور این نگرانی پدیدار شد که مبادا هویت «نیمه خاموش» ایران دگرگون شده باشد. آیا ممکن است تأثیر یک شبکه رادیویی یا ماهواره‌ای برون‌مرزی از تأثیر صدها و حتی هزارها چهره بزرگ فرهنگی، هنری، فلسفی، دانشگاهی، ورزشی و رهبران اپوزیسیون سیاسی درون کشور بیشتر شده باشد؟

۱۳- هشت سال مدیریت اصلاح‌طلبان به‌طور عمده به سرمایه‌سازی اقتصادی تبدیل شد، نه سرمایه‌سازی اجتماعی، فرهنگی، سیاسی. زیرا همه بدهی‌های اقتصادی بازپرداخت شد و صندوق‌های پولی و مالی پراز ارزهای خارجی گردید، ولی «سرمایه‌های اجتماعی» کشور افزایش نیافت.

سرمایه اجتماعی چیست؟ شادمانی، امید، اعتماد، خوشبینی و پندار نیک هنگامی که این سرمایه‌ها از دست برود، دیگر «نیمه خاموش» حتی به دعوت روحانیان، فیلسوفان، چکامه‌سرایان، داستان‌پردازان، موسیقیدانان، کارگردانان و ورزشکاران کمترین توجهی نمی‌کند. زیرا دیگر نسبت به هیچ‌کس پندار نیک ندارد. خوشبین نیست، اعتماد ندارد و امید به فردای بهتر در وی برانگیخته نمی‌شود...

هنگامی که مجلس اصلاحات مصوبه تحقیق و تفحص از سازمان‌های تحت مدیریت جناح راست یا اصولگرایان را تصویب می‌کرد، با وجودی که اطمینان داشت این‌گونه مصوبه‌ها را شورای نگهبان رد خواهد کرد، آیا می‌دانست مردم به همه سازمان‌ها بدبین می‌شوند و سرمایه‌های اجتماعی نابود می‌شود. در پی آن هنگامی که سازمان صدا و سیما برای هجو نمایندگان مجلس اصلاحات سریال تلویزیونی می‌ساخت، و اعتصاب غذای تعدادی از نمایندگان را به سخره می‌گرفت، آیا می‌دانست که سرمایه‌های اجتماعی، اعتماد، خوشبینی، پندار نیک و امید یک ملت را نابود می‌کند تا از رقبای خود انتقام بگیرد. آیا درست بود که برای یک دستمال قیصریه را آتش بزنند؟

هنگامی که یک روزنامه عصر تهران، در آستانه دومین دور انتخابات شورای شهر کشور کاریکاتوری از یک ساختمان به نام شورای شهر می‌کشد و جای سم دهها گاو و خر را به زمین‌های منتهی به درب ورودی شورا تصویر می‌کند، آیا دلسوزان کشور می‌دانستند که دارند سرمایه‌های اجتماعی را می‌سوزانند. آیا می‌دانستند که این خلیفه‌کشی‌ها به کجا می‌انجامد؟!

۱۴- اگرچه اصلاح‌طلبان از دانشگاهها، کتابخانه‌ها و تحریریه روزنامه‌ها آمده بودند، ولی دستانشان از نظریه‌های بومی شده تهی بود. اگرچه جهان را و زمان را می‌شناختند، ولی مکان را نه. نمونه‌ای از این وضعیت را می‌توان در ترویج قانونگرایی دید. اصلاح‌طلبان در باب حرمت و ضرورت قانون صدها سخنرانی ایراد کردند و کتاب و مقاله نوشتند. هنگامی که به موجب قانون هر طرح اصلاح‌طلبانه‌ای رد شد و به موجب قانون برخی نمایندگان پس از یک نطق پرشور به زندان رفتند، و به موجب قانون هر روزنامه منتقدی بسته شد، اصلاحات به بن‌بست رسید، زیرا رقبای اصولگرا همه مجاری قانون را به موجب قانون در دست داشتند. اصلاح‌طلبان هنگامی که ضعف نظریه قانونگرایی خود پی بردند که دیگر همگی در تور قانون گرفتار شده و در عرصه شطرنج سیاست مات و مبهوت مانده بودند.

۱۵- چنان بود که چنین شد. وعده‌های اصلاحات تحقق نیافت. مردم دیدند اصلاح‌طلبان نه تنها نمی‌توانند از آنان حمایت کنند، بلکه قادر نیستند از خودشان نیز حمایت نمایند. دیدند که اصلاح‌طلبان خود همچون مگسی که در تور عنکبوت دست و پا بزند در تور گسترده قانون گرفتار شده و دست و پا می‌زنند. دیدند که تفکیک قوا، یعنی مجلس حق ندارد از آنچه در قوه قضاییه یا مراکز دیگر

اصلاح‌طلبان که از کتابخانه‌ها و

دانشگاهها آمده

بودند چه زود گفتار

خواجه نظام‌الملک

به ملکشاه را

فراموش کردند که:

«اگر این دوات از

پیش من برگیری

آن تاج از سر تو

برگیرند»، چه زود

فراموش کردند که

مردم میزان آزادی

را با حضور تندروان

در میان خویش

اندازه می‌گیرند.

اگر هزاران نویسنده

عادل و منصف

آزادانه کتاب و مقاله

بنویسند مردم وجود

آزادی را حس

نمی‌کنند. ولی

هنگامی که چند

نویسنده عصبی،

پرخاشگر و

غیرمنصف آزادانه

کتاب و مقاله

می‌نویسند، مردم

بی‌درنگ آزادی را

لمس می‌کنند.

می‌گذرد کسب اطلاع کند. دیدند که ۲۲ میلیون رأی با ۱۰ میلیون رأی هیچ فرقی ندارد. احساس کردند که فریب خورده‌اند. چون انتظارات آنها که اصلاح‌طلبان بالا برده بودند برآورده نگردید.

۱۶- انسان هنگامی که احساس می‌کند مورد ستم و تعدی واقع شده خشمگین می‌شود و فریاد می‌کشد، ولی هنگامی که احساس می‌کند فریب خورده در خود فرومی‌رود، سکوت می‌کند و صدها اندیشه متفاوت و متناقض در مغزش غلیان می‌نماید. پزشکان این حالت را یک بیماری می‌دانند این بیماری را در زبان فارسی «افسردگی» ترجمه کرده‌اند.

اشخاص افسرده همسر و فرزندان خود را نیز افسرده می‌کنند. افسردگی یک بیماری واگیردار است. یک همه‌گیری روحی و روانی است. افسردگی یک بیماری فردی است مانند میگرن، ولی هنگامی که شمار بسیاری از مردم به افسردگی مبتلا شوند به یک بیماری اجتماعی تبدیل می‌گردد. مانند طاعون. نام این بیماری اجتماعی «افسردگی جمعی» است. بالا رفتن انتظارات مردم در زمینه حقوق مدنی و آزادی‌های سیاسی و فرهنگی در فرایند انتخابات ۱۳۷۶ و تحقق نیافتن آن انتظارات در دوران مدیریت اصلاح‌طلبان موجب احساس فریب‌خوردگی در «نیمه خاموش» جامعه شد. این احساس خود به «افسردگی جمعی» تبدیل گردید.

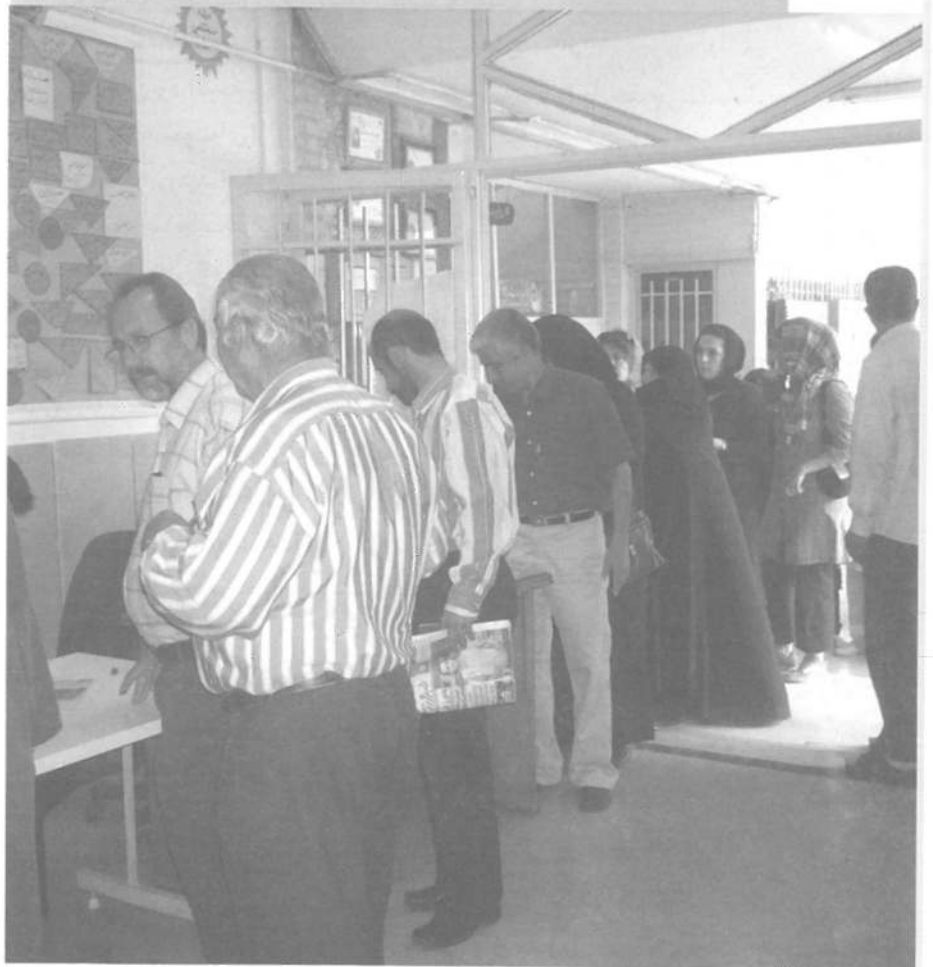
بیماری افسردگی دو مرحله دارد. یک مرحله آن را مرحله انفعالی و مرحله دوم آن را مرحله فعال می‌نامند. در مرحله انفعالی بیمار گوشه‌گیر، کم‌تحرک و بردبار می‌شود، ولی در مرحله فعال همین بیمار خشمگین، پرجنب‌وجوش و بسیار فعال خواهد شد. انتخابات سال ۱۳۸۴ در مرحله انفعالی اکثریت خاموش انجام شد. نمی‌دانم مرحله دوم بیماری افسردگی اجتماعی چه هنگامی و چگونه آغاز خواهد شد؟

۱۷- افزون بر همه این پس‌زمینه‌ها، ضعف سازماندهی و تشکیلات نیز در اردوگاه اصلاح‌طلبان دیده می‌شود. اصلاح‌طلبان انتخاب ۸۴ را به یک مسابقه بدون برنده تبدیل کردند. یا به دیگر سخن، این یک بازی بازنده - بازنده بود.

هر سه نامزد منسوب به جناح اصلاح‌طلب با غرور و سرمستی با هم رقابت می‌کردند و به یکدیگر گل می‌زدند. هر سه نامزد خوش‌باور بودند. باور کرده بودند که جناح رقیب نیز سه نامزد دارد. از تاکتیک‌های پیچیده رقیب خود، از قدرت سازماندهی و تشکیلات آن غافل بودند. نمی‌دانستند که آنها در زمان مناسب بازیکن خط دفاعی را به خط حمله منتقل می‌کنند و همه پاس‌ها به او ختم خواهد شد.

اصلاح‌طلبان لشکری بدون فرمانده و تیمی فاقد مربی و

شکست یا پیروزی در انتخابات نیز یک امر نسبی است. معنای این گزاره این است که نمی‌توان یکی از گروهها، یا احزاب، یا جناح‌های بازیگر را جدای از رقیبانش مورد بررسی قرار داد. مثلاً نمی‌توان نقاط قوت و ضعف یک بازیگر را بدون توجه به نقاط قوت و ضعف بازیگران دیگر، تجزیه و تحلیل نمود و بر این پایه نتیجه‌گیری کرد. راه درست آن است که رفتار همه بازیگران در قیاس با یکدیگر مورد سنجش و ژرفکاوی قرار گیرد، تا موقعیت واقعی که هر رأی‌دهنده را فراگرفته بود بهتر دریافت شود.



کاپیتان هستند. هیچ کس در موضع و مقامی قرار نداشت که از آقای مهرعلیزاده تقاضای انصراف نماید. افرادی که دوستانه چنین درخواستی را مطرح می کردند، پاسخ‌های شگفت‌انگیزی می شنیدند. بنابراین این یک بازی بازنده - بازنده بود. زیرا هر کسی در این میدان پیروز می شد نمی توانست به شایستگی‌های خود در کسب امتیاز مباحات کند. چرا که همه گل‌هایی که وارد دروازه بازنده شد بازیکنان همین تیم بازنده زده بودند. اصلاح‌طلبان باید سپاسگزار شورای نگهبان باشند که بقیه داوطلبان منسوب به آنها را تأیید نکرد و گرنه به جای سه بازیکن که به طرف دروازه خود شلیک می کردند، صدها بازیکن را می دیدیم که چنین می کنند. هنوز هم تحلیل‌گران زنده جناح اصول‌گرا، نخستین شورای اسلامی شهر تهران را سرمایه اصلی پیروزی‌های خویش می دانند، و کتمان نمی کنند که بیشترین گل‌های آنان را یکی از اصلاح‌طلبان شورای اول به ثمر رسانده است.

۱۸- گفته شد نتیجه انتخابات ۸۴ از یک سو به هشت سال پیش باز می گردد که وعده‌های انتخاباتی به بالا رفتن سطح انتظارات مدنی انجامید و برآورده نشدن آن انتظارات به ناامیدی ملی منجر شد. از سوی دیگر نبود کاپیتان و مربی در تیم اصلاح‌طلبان این گروه را به یک تیم بسیار ضعیف تبدیل کرده بود. ولی این گزاره به معنای آن نیست که خود اصولگرایان در این پیروزی نقشی نداشتند و به پیروزی باد آورده‌ای رسیدند.

هنگامی که سه تیم در اردوی تدارکاتی بودند و به شدت تشنه اطلاعات از اردوی رقبای خویش، اصولگرایان توانستند حجم وسیعی از اطلاعات گمراه‌کننده را به خورد رقبای خود بدهند. از جمله این اطلاعات پوششی و استتاری، اخبار مربوط به تعدد نامزدهای اصولگرا، تقسیم شدن آرای گردانندگان این جناح میان چهار نامزد متفاوت و نظرسنجی‌های دستکاری شده و جهت‌دار بود. این اطلاعات پوششی باعث شد که اصلاح‌طلبان سردرگم‌تر از گذشته شوند و کوشش‌های لازم را برای نیل به وحدت انجام ندهند.

۱۹- مانور دیگر اصولگرایان در مورد رد صلاحیت اولیه و تأیید صلاحیت ثانویه دو تن از نامزدهای اصلاح‌طلبان نیز بسیار مؤثر واقع شد. سخنرانی آقای دکتر محمدرضا خاتمی که در مطلع فیلم تبلیغات انتخاباتی آقای دکتر معین قرار گرفت بارها بر این جمله تأکید داشت که «ما با وجود تأکید بر اصول و شعارهایمان صلاحیت‌مان را گرفتیم». ایشان از تاکتیک اصولگرایان در تأیید صلاحیت دکتر معین با عنوان پیروزی یاد می کرد. در حالی که پیروزی واقعی آن بود که صلاحیت آقای دکتر معین تأیید نمی گردید، تا جبهه اصلاحات در یک بازی بازنده - بازنده درگیر نمی شد.

۲۰- همچنین نباید از آگاهی کامل اصولگرایان نسبت به «روان‌شناسی اجتماعی» ایرانیان به‌سادگی گذشت. اگر اصولگرایان هیچ امتیازی نداشتند جز اینکه به روان‌شناسی جامعه ایرانی اشراف و احاطه کامل داشتند، شایسته این پیروزی مقطعی بودند. اصولگرایان به درستی می دانند که مردم ایران حساسیت زیادی به مظلومیت دارند. از این رو اعضای خود را آموزش داده بودند که در هر میزگرد، سخنرانی یا مصاحبه‌ای که با یک سؤال جدی و اساسی روبه‌رو شدند، فوراً فرافکنی کنند و به جای ارائه پاسخ واقعی به مظلومیت نامزد این جناح اشاره نمایند. چنین بود که هیچ کس سرانجام پاسخ سو تفاهم‌هایی را که مطرح می کرد نگرفت. بلکه مدافعان این جناح استادانه و زیرکانه به فرافکنی و بی‌پاسخ گذاشتن سؤالات می پرداختند. مهارت شگفت‌انگیز جناح اصولگرا که همه ضعف‌های خود را به نقطه قوت - یعنی مظلومیت - تبدیل کند ستایش برانگیز است. زیرا در باب مهارت‌های مدیریتی می‌گویند مدیر باید تهدیدها را به فرصت تبدیل نماید کاری که جناح اصولگرا به بهترین نحو ممکن انجام داد.

۲۱- من در حال حاضر نسبت به تاکتیک مظلومیت‌نمایی انتقادی ندارم. به دیگر سخن گمان نمی‌کنم این تاکتیک بجز پیروزی مقطعی اصولگرایان پیامدهای اجتماعی نامناسبی به بار آورده باشد، ولی از تاکتیک دیگری که هم اکنون مطرح می‌کنم به شدت انتقاد دارم. تاکتیک خطرناک اصولگرایان در این انتخابات انتقاد فله‌ای و یکدست کلیه سیاست‌های مدیران نظام از اول انقلاب تاکنون بود. در سخنرانی‌ها و تبلیغات و انمود می‌شد که همه دولتمردان و سیاستمداران دوران انقلاب - به استثنای شهید رجایی - فاسد، دزد، مستکبر و مترف بوده‌اند. و کلیه سیاست‌هایی که در تمام این دوران اتخاذ شد - بجز سیاست‌های دولت شهید رجایی - ضدحرمونان و مستضعفان بوده است. شعار سرتاسری جناح اصولگرا در انتخابات ۱۳۸۴ ایراد اتهام فساد به مسؤولان بود: «فقر و فساد و تبعیض... بیا خیز». تردیدی نیست که اشخاص فاسد، یا به اصطلاح «مردان رند» فراوانی در مدیریت بخش‌هایی از این نظام وجود داشته‌اند که صرفاً به منافع خویش می‌اندیشیدند. تردیدی نیست که بسیاری از سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی این دوران اشتباه بوده است. ولی کارهای مثبت بی‌شماری نیز در همین دوره انجام گرفته و مردان و زنان فداکار و از خودگذشته زیادی عمر خویش را در راه رفاه و آسایش مردم صرف کرده و بسیاری از آنان اکنون بیمار و خسته یا فرتوت و از کار افتاده در گوشه خانه‌های ویران و نابسامان حتی در تأمین هزینه دارو و درمان خویش سرگردان هستند. اصولگرایان ستم‌بزرگی به خانه‌نشینان و فراموش‌شدگان روا داشتند، هنگامی که همه مدیران و مسؤولان دوران انقلاب را

پیروزی یک جناح
سیاسی در
انتخابات میوه
درختی نیست که
یک، دو یا سه ماه
پیش از برگزاری
انتخابات کاشته
شده باشد.
همچنین محصول
تصادف، اتفاق یا
برنامه‌ریزی‌های
کوتاه‌مدت هم
نیست. آنچه را باید
به‌طور جدی مورد
توجه قرار داد و آن
را برای
«توطئه‌باوران»
تشریح کرد این
است که نتیجه
انتخابات معلول
توطئه قدرت‌های
استعماری هم
نیست. حتی در
کشورهای آمریکای
لاتین و آفریقا نیز
نتیجه انتخابات تا
حدود زیادی به
اراده و عمل مردم
بستگی دارد.

فاسد و رانت‌خوار معرفی کردند.

۲۲- شاید بیندیشیم که استفاده تبلیغاتی از خانه سازمانی شهرداری و کسب اعتبار برای نامزدی که از رفتن به این خانه اجتناب کرد تا بتواند به خانه ریاست جمهوری برود به خودی خود کاری زیرکانه و پسندیده است. ولی اشکال بزرگ آن این است که جامعه‌شناسی و جهان‌بینی ملت را تباه و سیاه می‌کند. کسب پیروزی به هر قیمتی که باشد خوب و پسندیده است، مگر به قیمت ایجاد انحراف عقیدتی در جهان‌بینی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی ملی. بازگشت به «راه طی شده»، نادیده گرفتن همه آزمون‌های اجتماعی و تجربیات گرانمای تاریخی و رجعت به نقطه صفر، و صفر اگر تاکتیک دستیابی به قدرت باشد مانعی ندارد، ولی اگر استراتژی یک جناح سیاسی باشد چه؟

برآیند نوشتار

«تئوری تصمیم‌گیری واکنشی» (Interactive Decision Theory) که به تدریج به نام «تئوری بازی‌ها» (Game Theory) شهرت یافت، نخست برای بررسی «بازارهای رقابت ناقص» و «بازارهای چند فروشی» در دانش اقتصاد به کار می‌رفت. سپس هرگونه وسعی در دانش سیاست، تاکتیک و استراتژی در علوم نظامی، به کار گرفته شد. آنگاه در زیست‌شناسی تکاملی و دانش ژنتیک اهمیت فراوانی یافت. سرانجام در دانش‌های کامپیوتر و تولید بسته‌های نرم‌افزاری به نحو گسترده‌ای به کار رفت. (۱) این تکنیک که ریاضیدانان و اقتصاددانان سیاسی به آن گستره بیشتری بخشیدند به درک بهتر بشریت از دنیای هزارتوی سیاست و اقتصاد یاری رسانیده است.

اصطلاح «بازی» در این نظریه به رفتار تصمیم‌گیرندگان (بازیگران) در وضعیتی که از رفتار دیگران تأثیر پذیرفته و متقابلاً بر رفتار آنان تأثیر می‌گذارد، اطلاق می‌شود. بنابراین ما در جهان بازیها زندگی می‌کنیم، بدانیم یا ندانیم از رفتارهای دیگران تأثیر می‌پذیریم و بخواهیم یا نخواهیم بر رفتارهای دیگران تأثیر می‌گذاریم. بازیها به سه گروه مهم تقسیم می‌شوند:

۱- بازیهای بازنده - بازنده

نمونه این گروه از بازیها بوکس است، هنگامی که برنده نیز به بیماری پارکینسون یا شکستگی فک یا تیغه بینی مبتلا می‌شود. در فوتبال هنگامی که یک تیم با خطاهای فراوان و دو اخطاره شدن بازیگران کلیدی به گل برتری دست می‌یابد در حقیقت برنده‌ای وجود ندارد، بلکه هر دو تیم به سود تیم رقیب برنده یا بازنده هستند. در تجارت هنگامی که فروشنده‌ای خریدار را فریب می‌دهد، ولی فریبکاری او بر همگان آشکار شده، رفته رفته اعتبار خود را در بازار از دست

می‌دهد. سرانجام در سیاست هنگامی که جناح یا حزبی با بالا بردن انتظارات همگانی و دادن وعده‌های غیرقابل اجرا به پیروزی می‌رسد در حقیقت هر دو طرف بازنده هستند.

۲- بازیهای بازنده - برنده

نمونه این گروه از بازیها شطرنج است، که در آن برنده بدون هرگونه آسیب جسمی یا ذهنی و یا بدون تخریب موقعیت‌های آینده به پیروزی می‌رسد. یک فوتبال بدون آسیب‌دیدگی بازیکنان و بدون اخطار کارت زرد و قرمز نیز از این نوع است. در تجارت هنگامی که سهام یک شرکت بالا می‌رود و فروشندگان بازنده و خریداران برنده هستند. سرانجام در سیاست هنگامی که جناح یا حزبی با پایین آوردن سطح انتظارات همگانی به پیروزی می‌رسد، و با ارائه خدمات بیش از حد انتظار، کسب محبوبیت می‌کند به پیروزی واقعی رسیده است، و طرف مقابل آن بازنده واقعی است.

۲- بازیهای برنده - برنده

نمونه بارز این گروه از بازیها ازدواج‌های موفق است، در یک ازدواج موفق نه تنها زن و شوهر، بلکه خانواده‌های آنها نیز از گسترش دایره ارتباطات، آشنایی‌ها، شناخت فرصت‌های تازه و اقتدارات خوشاوندان جدید بهره‌مند می‌شوند. در ورزش‌هایی که تواناییهای فکری و آمادگی بدنی بازیکنان دو تیم را افزایش می‌دهد، و یا بهترین ترکیب و چیدمان تیمی را برای مریبان هر دو تیم مشخص می‌کند یک بازی برنده - برنده است، حتی اگر نتیجه بازی برابر نباشد. در تجارت هنگامی که بنگاهی کالای با کیفیت خود را ارزان می‌فروشد هم خریدار و هم فروشنده برنده به‌شمار می‌روند. زیرا خریدار با قیمت کمتر کالای بیشتر می‌خرد، و فروشنده با قیمت کمتر شهرت، اعتبار و فروش بیشتری به دست می‌آورد.

سرانجام در سیاست هنگامی که همه جناح‌ها یا احزاب درگیر، از فرایند انتخابات بهره‌برداری می‌کنند تا آگاهی‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی مردم را ارتقا دهند، تا اطلاع‌رسانی درست را برگزینند، تا به مردم دروغ نگویند، تا عوام‌فریبی نکنند، و تا سطح فکر و جهان‌بینی مردم را اعتلا بخشند در یک بازی برنده - برنده شرکت کرده‌اند. زیرا حتی کسانی که رأی نیاورده‌اند از ثمرات رشد و تکامل جامعه بهره‌مند خواهند شد، در حالی که هیچ‌گونه آسیب حیثیتی و اعتباری نیز متحمل نشده‌اند.

وضعیت انتخابات ۱۳۸۴

بدبختانه انتخابات ۱۳۸۴ ایران از نوع بازنده - بازنده بود. کسانی که شعارهایی را مطرح کردند که بیش از نیمی از تاریخ انقلاب را با اتهام فساد و غارت آلود، که ارزش ثروت ملی ایرانیان را در بورس نابود کرد، که فرار سرمایه‌ها و

«نیمه خاموش»
عنوانی است که من
برای نامیدن ۴۰ تا
۶۰ درصد واجدان
شرایط که به هر
دلیلی در
انتخابات شرکت
نمی‌کنند برگزیده‌ام.
وزن این جمعیت
بیش از شمار آنان
است، زیرا
بسیاری از آنان را
جمعیت فرهنگی
تشکیل می‌دهد.
از این رو سکوت
آنان در فرایند
انتخابات میدان
را برای ترکنازی
«نیمه پرخروش»
باز می‌گذارد.

مغزها را تشدید نمود، که سرمایه‌های اجتماعی مانند پندار نیک، امید و شادمانی را از میان برد، همگی بازندگان بزرگ این انتخابات بودند.

مستمندان و ستمدیدگان ما با چه اندوه جانکاهی روبه‌رو خواهند شد اگر ببینند بر اثر مهاجرت دیگر توانگری وجود ندارد تا سرمایه‌گذاری کند و فرزندان آنان را به کار گمارد. این نمونه بارزی از یک بازی بازنده - بازنده.

توصیه‌های سیاستی

۱- شایسته آن است که فیلسوفان، چکامه‌سرایان، نویسندگان، ورزشکاران، هنرمندان، روحانیان، فرهنگیان و روزنامه‌نگاران از هم اکنون گفت‌وگو بسا «نیمه خاموش جامعه را آغاز کنند تا آنها را متقاعد نمایند که انتخابات شوراها هنوز مشمول نظارت استصوابی نیست. چون هم حق رأی دادن و هم حق رأی گرفتن وجود دارد. به دیگر سخن شوراها شهر و شوراها روستا هنوز نهادهای غیرسیاسی و کاملاً مردمی هستند. از این رو شرکت نکردن در انتخابات شوراها نشانه بلوغ فکری و بلوغ سیاسی نیست.

۲- در غیاب «نیمه خاموش» هر نوع انتخاباتی که برگزار شود یک بازی بازنده - بازنده است. در چنین شرایطی خردمندان نیز به تماشای بازیهای بازنده - بازنده قناعت می‌کنند.

۳- هنگامی که یک «بازیگر بد» وارد میدان می‌شود و اصول اخلاقی را زیر پا می‌گذارد یا قواعد بازی را رعایت نمی‌کند، خردمندان آهسته و بی‌صدا میدان بازی را ترک می‌کنند. زیرا آنها توان آن را دارند که انتخابات را به بازیهای بازنده - بازنده تبدیل کنند.

۴- هنگامی که داوران یک بازی دیدگاه خوبی نسبت به یک یا چند بازیگر ندارند و هوادار یک یا چند بازیگر هستند، چیزی نمی‌گذرد که این فرایند به یک بازی بازنده - بازنده تبدیل می‌شود. در چنین شرایطی بهتر آن است که بازیگران مورد پسند داوران در میدان بازی باقی بمانند و بازیگران دیگر به نیمه خاموش بپیوندند.

۵- شایسته آن است که همه شایستگان و همه برگزیدگان بکوشند تا انتخابات آینده کشور را به بازی برنده - برنده تبدیل کنند این یگانه راه بازگشت مغزها، بازگشت سرمایه‌ها و بازگشت اعتبار، اعتماد، امید، مهربانی، خوشبینی و پندار نیک نسبت به کارگزاران و بازیگران در میدان‌های مدیریت و سیاست کشور است. نگارنده راه‌حل دیگری برای نیل به این اهداف نمی‌شناسد.

پی‌نوشت:

1- John Eatwell and others, The New pal grave
A Dictionary of Economic, Macmillan press Ital.
(1988) Vol 2, p 460.



شایسته آن است که همه شایستگان و همه برگزیدگان بکوشند تا انتخابات آینده کشور را به بازی برنده - برنده تبدیل کنند این یگانه راه بازگشت مغزها، بازگشت سرمایه‌ها و بازگشت اعتبار، اعتماد، امید، مهربانی، خوشبینی و پندار نیک نسبت به کارگزاران و بازیگران در میدان‌های مدیریت و سیاست کشور است.